



خارج از کشور نیست، بلکه استفاده و به کارگیری آنها در داخل است! یعنی شاید بسیاری از این مغزها، اگر هم مهاجرت نکنند، نمی‌توانند در داخل کشور و در زمینه تخصص و تحصیلات دانشگاهی خودشان شغل گیر بیاورند. حتی ممکن است اگر درست طرح مسأله شود، به این نتیجه برسیم که خود نهادهای دولتی می‌توانند سازکارهایی برای اشتغال این افراد در کشورهای همسایه تدارک ببینند و از همین مسیر مقادیر قابل توجهی درآمد ارزی ایجاد کنند. یا خیلی وقت‌ها همین موضوع فرار مغزها در داخل خود کشور، دست‌کمی از مهاجرت به خارج ندارد؛ مثلاً فرار مغزها از روستاها به شهرها یا از استان‌های محروم به کلانشهرهایی چون تهران و اصفهان و غیره. اصلاً پدیده حرام شدن مغزها اجازه نمی‌دهد تفاوت بین دلایل مشکلات را با نتایج آنها متوجه شویم! مثلاً تب کردن دلیل بیماری نیست، بلکه نتیجه و نشانه وجود بیماری به دلیل عفونت است. این جور وقت‌ها حتی ممکن است کاهش دادن تب باعث رشد عفونت شود. همچنین بخار کردن نشانه و نتیجه جوشیدن آب روی اجاق آتش است، نه دلیلش! در اینجا بفرار مغزها را باید خود مشکل

میلیاردها تومان کرد!) بدیهی است چنین هزینه‌ای فقط صرف بخش محدودی از فرزندان این کشور می‌شود، مخصوصاً آنهایی که وضع مالی والدینشان خوب است و می‌توانند با استخدام معلم خصوصی یا به کمک انواع و اقسام کلاس‌های تضمینی کنکور به این منابع دسترسی پیدا کنند. این تحصیلکردگان حتی اگر مهاجرت هم نکنند، این طور نیست که به صورت مجانی باقی مردم را مداوا کنند یا برای شان خانه، جاده، کارخانه و غیره بسازند بلکه اینها نیز با درآمدهای بالایشان همین کارها را برای فرزندان نسل بعدی خود انجام می‌دهند و به این چرخه تداوم می‌دهند. این یعنی تکرار همان تبعیض طبقاتی که در دوره ساسانیان تبدیل به قانون عمومی شده بود و فقط طبقات خاصی از جامعه حق داشتند باسواد شده و به مدارج بالای علمی برسند. فعلاً بحث‌مان نه کنکور است و نه موضوع مهاجرت؛ اما کافی است یک نگاه گذرا به بودجه سالانه کشور کرده تا متوجه شویم در تشکیلات عریض و طویل آموزش و پرورش و نظام آموزش عالی، با مهاجرت کردن هر فارغ‌التحصیل دانشگاهی، چقدر از سرمایه‌های این کشور به جیب کشورهای مهاجرپذیر می‌رود؟! این همان پدیده‌ای است که از آن تحت عنوان فرار مغزها یاد می‌شود؛ پدیده‌ای که باعث خروج میلیاردها دلار از سرمایه عمومی کشور به خارج و از آن طرف، ورود مقدار قابل ملاحظه‌ای از یأس و ناامیدی به داخل می‌شود! (فشاری روانی که معمولاً نه هیچ شخص و نهادهای هزینه‌های آن را ارزیابی می‌کند و نه اساساً قابل اندازه‌گیری است.) یعنی ادعا می‌شود مهمترین دلیل مهاجرت و فرار مغزها همین ناامیدی نسبت به شرایط حاکم بر کشور است. به قول قدیمی‌ها، هم پول‌مان را می‌برند و هم آبرویمان را! اما همین ناتوی فرهنگی و رسانه‌ای که مدام در اطراف موضوع مهاجرت و پدیده فرار مغزها مانور می‌دهد، کاملاً حواسش جمع است که از یک موضوع دیگر هیچ حرفی نزنند! موضوعی که فعلاً آن را پدیده «حرام شدن مغزها» می‌نامیم...

نخستین مشکل پدیده حرام شدن مغزها همین است که نمی‌گذارد متوجه خودش شویم! یعنی اجازه نمی‌دهد درست طرح مسأله شود؛ مثلاً اگر به واقعیت‌های موجود داخلی و شرایط اشتغال و غیره دقت کنیم، نخستین اولویت و ضرورت ما جلوگیری از فرار مغزها به

”

کما اینکه شخصی چون رضاخان پهلوی نتیجه می‌گیرد بدون کشف حجاب نمیتوان به کشف جاذبه و عناصر جدول مندلیف و قوانین حاکم بر انبساط گازها و... سپس به توسعه یافتگی دست یافت! در تاریخ معاصر ما کم نبوده اند آدمهایی که تصور میکردند میتوان با کراوات زدن به درک بهتری از قوانین کوانتومی رسید...